

# بحران و ساختار تعارضات در آسیای مرکزی و قفقاز

سیدحسین سیف‌زاده<sup>۱</sup>

دل‌نگرانی پژوهشگران آسیای مرکزی و قفقاز مبنی بر احتمال بحران‌زایی در منطقه‌ای که حاوی ساختارهای متعارض عمیقی است انگیزه اصلی این پژوهش شد. تقابل ساختارهای فوق‌الذکر و نظریه‌هایی که مدعی هستند چنین وضعیتی باید به بحران بیانجامد با واقعیات ملموس تاریخی، نگارنده را به یافتن تفسیری مناسب علاقه‌مند کرد. در این مقاله با ارائه سه مفهوم گرانش، پراکنش و فراگنش و آثار نظری ناشی از آن چنین نتیجه‌گیری شده است که چون جوامع گرانشی (به لحاظ فقدان انفکاک ساختاری و یا عدم حساسیت فرهنگی نسبت به تعارض ساختارها) و فراکنشی (به لحاظ نهادینه شدن فرهنگ جامعه مدنی) فی‌ذاته بحران‌زا نیستند، بنابراین توان بحران‌زایی رهبران مایل به تغییر افراطی وضع موجود نیز در حدی محدود باقی خواهد ماند. برعکس جوامع پراکنشی ذاتاً بحران‌زا هستند. تقابل نظریه و واقعیات تاریخی، این پژوهشگر را به این نتیجه رساند که منطقه آسیای مرکزی و قفقاز عمدتاً چون گرانشی هستند از این رو از لحاظ ذاتی آماده بحران نیستند. البته این ادعا به معنای آن نیست که بحرانهای محدود و زودگذر، و به تحریک رهبران به وجود نیاید.

وجود تعارضات بیشمار و گوناگون در آسیای مرکزی و قفقاز به پیدایش نوعی نگرانی نسبتاً گسترده دامن زده است که احتمالاً خشونت‌های درون‌مرزی افغانستان، تاجیکستان، جنگ داخلی قبلی گرجستان و معمای حل‌نشده بین مرزی آذربایجان و ارمنستان ممکن است یا به کشورهای همسایه و منطقه تسری کند و یا اینکه مشابه آن به‌طور خودجوش در داخل دیگر کشورها ظهور نماید. این نگرانی صاحب‌نظران و دولتمردان را به شناسایی تعارضات و میزان استعداد بحران‌زایی آنها وا داشته است. در این راستا، مثلاً فهرستی از ۱۶۸ مورد تعارضات منطقه‌ای و ملی<sup>۲</sup> در جمهوری‌های استقلال‌یافته از شوروی تهیه شده است.<sup>(۱)</sup> علاوه بر سند فوق، مروری بر ادبیات تخصصی حاکی از آن است که طیف گسترده‌ای از نوشته‌های مربوط به

۱. دکتر سیدحسین سیف‌زاده استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران است.

۲. این فهرست در شماره ۱۲ فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز به چاپ رسیده است.

منطقه آسیای مرکزی حاوی این پیام فرضی است که منطقه آبستن حوادث ناشی از تعارضات ساختاری است. تکیه بر شکافهای قومی - مسلکی، رشد اصول‌گرایی اسلامی، اختلافات مرزی، تعارضات اقتصادی و سیاسی از جمله مؤلفه‌های اصلی در نوشته‌های مربوط به منطقه است. (۲)

این مقاله در صدد یافتن پاسخ به این سؤال است که آیا تعارضات ساختاری موجود در مناطق آسیای مرکزی و قفقاز توان بحران‌زایی داخلی و منطقه‌ای را دارد؟ منظور از بحران اشاره به وضعیتی است که نهادهای کنترل‌کننده داخلی و منطقه‌ای توان کارگردانی و مهار تحولات خشونت‌آمیز را نداشته باشند. وضعیت فعلی تاجیکستان، افغانستان و وضعیت قبلی گرجستان و تا حدودی جنگهای ارمنستان و آذربایجان بین سالهای ۹۴-۱۹۹۲ نمونه‌هایی از این وضعیت بحرانی محسوب می‌شوند.

در پاسخ احتمالی به سؤال فوق، سه فرضیه مکمل زیر از واقعیات مشهود در منطقه (اعم از تعارضات قومی، مذهبی، سیاسی و اقتصادی) قابل استخراج می‌باشد. اول اینکه به رغم وجود تعارضات ساختاری (فرهنگی - اقتصادی - سیاسی) داخلی و منطقه‌ای، تداوم اندیشه و ساختار سیاسی طرفدار حفظ وضع موجود، پیشاپیش از بحرانی شدن مناطق آسیای مرکزی و قفقاز جلوگیری می‌کند. دومین فرضیه مکمل، از طریق قیاس خلف به دست می‌آید. چنانچه نوعی ایدئولوژی فراگیر بتواند جامعه را در راستای تغییر ساختارهای ملی و منطقه‌ای بسیج کند، احتمالاً تعارضات موجود می‌تواند به سود بحران‌زایی فعال شود. بالاخره اینکه عوامل مساعد در صحنه بین‌الملل (موازنه قدرت نظامی بین روسیه و ناتو، کمکهای اقتصادی خارجی و حمایت‌های معنوی غرب) و تصمیمات نخبگان رسمی داخلی در (حفظ یا تغییر جزئی ساختارهای گذشته) کنترل بحرانهای ناشی از تعارضات داخلی و منطقه‌ای نقش مهمی ایفا می‌کند.

آزمون محتوای این فرضیه‌ها نیازمند سه گفتار است. در گفتار اول این مقاله، چارچوب مفهومی ارائه می‌شود. وضعیت محیطی و ساختار تعارضات منطقه را به طور اجمالی در گفتار دوم ذکر می‌کنم. در گفتار سوم به تجزیه و تحلیل و ارزیابی صحت و یا سقم فرضیه خواهیم پرداخت.

### گفتار اول: چارچوب مفهومی

برای مطالعه تعارضات منطقه‌ای ناگزیر به تدوین چارچوبی مفهومی هستیم. به کمک یک چارچوب مفهومی می‌توان تعارضات منطقه‌ای را تفسیر کرد. با نگرشی نظری به دو منطقه آسیای مرکزی و قفقاز چندین اصل متعارف و موضوعه مورد استفاده قرار گرفته که راهنمای تفسیر قرار می‌گیرد. پیش از هر چیز از لحاظ بینشی تحولات منطقه موجب می‌شود تا گرایش آرمان‌نگرایانه نگارنده در پرتو واقعیات منطقه‌ای و داخلی تا حد زیادی تعدیل شود. از لحاظ ذهنی، نگارنده آرمان‌نگرایانه معتقد است که کل هستی بشر در دو سطح فردی و جمعی در حال

صیوروت به کمال و توانمند شدن فزاینده است. اما واقعگرایی عملی وی را ناگزیر به قبول این حقیقت تاریخی می‌کند که اولاً جوامع ذاتاً بافتی تکثرگرا دارند. ثانیاً صرفاً بعضی از افراد و جوامع این ساختار تکثرگرا را درک می‌کنند. از این میان نیز، تنها معدودی از انسانها توان درونی کردن این واقعیت و شایستگی عکس‌العمل مساعد نسبت به آن را دارند. بنابراین طلایه دار پیشرفت انسانی، معدودی انگشت‌شمار از بازیگران فردی و جمعی هستند، که توانمندی شناسایی و بهره‌گیری از قانونمندی‌های طبیعی و اجتماعی - از جمله ساختار تکثرگرا جامعه انسانی - را دارند. این مفروضه مبتنی بر مشهودات تاریخی نویسنده نیز هست. تاریخ مطالعات افراد و جوامع انسانی نشان می‌دهد صرفاً معدودی از افراد و تنها تعداد کمی از کشورهای پیشرفته توانسته‌اند - با رهایی از خیالبافی‌های غیرقابل تحقق یکپارچه‌سازی جوامع - چنبره فقر و عقب‌ماندگی را درهم شکسته و ضمن معنابخشی فلسفی به زندگی، اراده خود را بر هدایت واقعیات هستی نیز تحمیل کنند. این گروه به زندگی معنادار و مطلوب نزدیک شده‌اند.

دوم اینکه گروه معدودی از کشورها که توانسته‌اند این سیر را بپیمایند، لاجرم از دو مرحله اولیه گرانشی (تسلیم منفعلانه به محیط) و پراکنشی (مقابله تهاجمی علیه محیط) گذر کرده و به مرحله فراکنشی (مبادله و تعامل سازنده با محیط) می‌رسند. احتمال بسیار وجود دارد که صرفاً معدودی از افراد و جوامع انسانی تغییرطلب از مرحله گرانشی گذر کرده‌اند در مرحله پراکنشی متوقف شوند. ویژگی‌های قالب فکری حاکم در هر دوره موجب رفتار متباین و متفاوتی خواهد شد. با بهره‌گیری از تحول خلقیات انسانی، می‌توان اظهار داشت که سه تیپ رفتاری فرد و جمع انسانی، در سه مرحله طفولیت، نوجوانی و بلوغ با گرایشهای گرانشی، پراکنشی و فراکنشی، قابل شناسایی است.

در دوران طفولیت و نوجوانی فردی و یا اجتماعی، فرهنگ پیشاعقلی بر فرد و یا جامعه انسانی غالب است. به لحاظ انفعال ناشی از خصوصیات وجودی، جوامع عقب‌افتاده همانند طفلی ناتوان عمل می‌کنند. از لحاظ فیزیولوژیک و روانشناسی، هر کودک و یا جامعه عقب‌افتاده در دوران اولیه زندگی فطرتاً به سوی قطب، مرجع و ملجاء مقتدری پناه می‌برد. این پناه‌گیری توأم با آرامش نه از روی حسابگری و عقلانیت رفتاریست، بلکه مقتضای حال او ایجاب می‌کند که در برخورد با جبریت‌های محیط فائده‌چنین واکنشی از خود نشان دهد. در این برهه انسان با پناه‌گیری در کنار یک قطب، و قبول نقش منفعلانه‌ای که به ازای چشم‌پوشی از هویت خود شکل گرفته است، به آرامش می‌رسد. به این دوران لقب گرانشی - با استفاده از مفهوم گرانش در فیزیک - داده‌ایم. مظهر چنین جامعه‌ای آن است که نوعی وحدت - و نه کثرت - گرایی فکری بر آن غالب است. این وحدت‌گرایی از وجود قطب ناشی می‌شود.

پس از رهایی از قیود فیزیولوژیک فردی یا گروهی در جوامع، دوران نوجوانی آغاز می‌شود. رهایی از قیود فیزیولوژیک و معیشتی، و با پیدایش توانمندی‌ها و درک استعدادها نوعی احساس و گرایش عاطفی - فعالانه برای رهایی مطلق در فرد یا جامعه به وجود می‌آورد. در این مرحله، انسان و یا جامعه انسانی، با آگاهی از وجوه تمایز خود از دیگران به یمن توانایی به دست آمده، تحت فشارهای عاطفی برآن می‌شود تا تحکیم هویت خود را در قبال نفی هویت دیگران و یا کل جامعه تضمین کند. نیروی گریز از مرکز خاص دوران نوجوانی فرد و جامعه، او را به پراکنش و تقابل با دیگران و محیط وامی‌دارد. در این دوران جامعه به نوعی خود آگاهی سلبی رسیده و سعی در ارتقای وجودی فردی و یا بخشی خود، از طریق حذف و نفی دیگران، دارد. تجربه تاریخی نشان داده است که در گذشته و حال صرفاً معدودی از کشورها وارد این مرحله شده‌اند. پس از کشورهای پیشتاز غرب که نوزایی را با تحمل خونریزی‌های جنگهای صدساله و سی ساله پایه گذاری کرده‌اند، از اواخر قرن نوزدهم، کشورهای آلمان، اتریش، ایتالیا و سپس روسیه و چین وارد این مرحله شده‌اند. در موج سوم از این تحول کشورهای عراق، کره شمالی، کره جنوبی، تایوان ... با انقلابهای گسترده و فراگیر و یا محدود صنعتی وارد این مرحله شدند. در این دوران نوعی ناسیونالیسم رمانتیک و خود-محور مبنای جهت‌دهی به رفتار می‌شود. آرمانگرایی صرف به عنوان ایدئولوژی حاکم بر رفتار پذیرفته می‌شود. به لحاظ تعارضات ناشی از رویارویی با دیگران و همچنین به لحاظ بروز واکنشهای غیرعقلانی برخی از نیروها ممکن است به رجعت یا حتی فروپاشی جامعه بینجامد، ما به این دوران لقب پراکنشی داده‌ایم. مظهر چنین جامعه‌ای پیدایش ایدئولوژی‌های معارض و خشونت‌آمیز اتحصادگرا و بی‌هدف است. به مقتضای سطح فرهنگی، جامعه درگیر یکی از رژیمهای سیاسی زیر می‌شود: ۱. اقتدارگرا نظامی و یا دیوانسالار؛ ۲. توتالیتر راست، چپ و یا غوغاسالار؛ ۳. در اوج خود به پایپولیس و در حضيض آن به آنارشيسم.

نهایتاً در مرحله سوم تعداد معدودتری از جوامع، دوران انفعالی، جذب و مستحیل شدن در دیگران (گرانشی) و سپس مقابله با آنان (پراکنشی) را با موفقیت به پایان می‌برند. در این مرحله، فرد و جامعه وارد دوران بلوغ می‌شوند و انسان به عقلانیت استعلایی فلسفی و ابزاری علمی دست می‌یابد. دو دوران «انفعالی - عاطفی» و «فعالانه عاطفی» ناشی از اضطراب گرانشی و پراکنشی به پایان می‌رسد و جامعه مدنی شکل می‌گیرد. در این زمان است که تدبیر و تمشیت عقلایی امور جهت همزیستی مسالمت‌آمیز بین ساختارهای متعارض ایجاد می‌شود. ضمن حفظ هویت فردی و یا بخشی، به نقش جمعی فرد و یا گروه نیز توجه می‌شود. (تلفیق اصالت هویت جزئی با ضرورت نقشی در جمع) به این لحاظ به این برهه دوران فراکنشی لقب داده‌ایم. در این برهه،

تعاملات بین انسانها عقلانی - و نه از سر انفعال - است. مظهر چنین جامعه‌ای غلبه تکثرگرایی فرهنگی براساس گفتمان بین بخشهای متفاوت، در جهت سامان دادن به منافع گوناگون در قالب ارزشهای مشترک در هویت واحد جمعی است. (وحدت در کثرت) خشونت به طرز چشمگیری توسط بخشهای مختلف جای خود را به گفتمان سازنده می‌دهد. کثرت منافع عینی جزیی در قالب وحدت استعلایی کلی ممکن می‌شود.

در تدوین چارچوب مفهومی سه‌گانه از جوامع و قانون کلی که پشتوانه نظری آن (مبنی بر تحول جوامع از دوره گرانثی، پراکنشی به فراکنشی است)، از مؤلفه‌های نظری فحول حوزه‌های فلسفه و علم بهره برده‌ام. از افلاطون اصل معرفت‌شناختی مشابهت بین دو حوزه روانشناسی و جامعه‌شناسی را اخذ کرده‌ام.<sup>(۳)</sup> از لحاظ توصیفی از دو مفهوم آزادی منفی و آزادی مثبت در روانشناسی فروم و همبستگی مکانیکی و همبستگی ارگانیک در جامعه‌شناسی دورکهایم الهام گرفته‌ام.<sup>(۴)</sup> توضیح اینکه برخلاف تقسیم‌بندی‌های دوگانه این دو اندیشمند، اینجانب روند تحولات جوامع را به سه دوره گرانثی، پراکنشی و فراکنشی تقسیم کرده‌ام. در بُعد نظری همانند فروم و دورکیم احتجاج این نگارنده آن است که سیر تحولات کیفی روانی فرد و جامعه ناگزیر در مرحله دوم دچار پراکنش خواهد شد. به لحاظ فقدان بلوغ، همه جوامع به‌آسانی قادر نیستند نهادهای کنترلی لازم را جهت ایجاد واکنش عقلانی و آگاهانه برای مهار پراکنشهای به‌وجود آمده، ایجاد کنند. تجربه تاریخی این بوده است که اکثریت قریب به اتفاق جوامع در حرکت انفعالی خود به دوران پراکنشی تجربه خشونت‌باری را داشته‌اند. تفسیر برینگتون مور از جنگهای داخلی آمریکا، جنگهای صدساله و سی‌ساله مذهبی در اروپا را می‌توان تجلی‌گرایش پراکنشی در دوران انتقال به لیبرال دموکراسی در غرب، و به رژیمهای توتالیتر چپ (شوروی و چین) و توتالیتر راست (آلمان و ژاپن) دانست. نکته مهم این است که در هر یک از این دوره‌های «انتقال به جامعه صنعتی» ما شاهد تشدید خشونت سازمان‌یافته در هر دو دسته از این کشورها هستیم.

نکته جالب توجه در این فرآیند این است که از لحاظ معرفت‌شناختی تا زمانی که انسانها مرحله اول و دوم را پشت سر نگذاشته‌اند، به لحاظ انفعال اضطراب‌آمیزی که بر دو رفتار گرانثی و پراکنشی او حاکم است، قانونمندی رفتاری آنان را می‌توان همانند قانونمندی رفتاری در علوم طبیعی پیش‌بینی نمود. اما چنانچه این دو برهه عاطفی اضطراب‌آمیز به‌طور موفقیت‌آمیزی پست سرگذاشته شده باشد، احتمال بروز بحران ساختاری و خشونت نهادینه کاهش می‌یابد. در صورت شکل‌گیری جامعه مدنی، به صرف وجود ساختارهای تعارض، نمی‌توان انتظار داشت که با دمیدن اندیشه‌های بدبینانه طرفدار حفظ وضع موجود و یا خوش‌بینانه طرفدار تغییر افراطی آن، جامعه را تهییج به خشونت کرد. تصویر زیر علت این تمایز را نشان می‌دهد.

وجوه اشتراک و تمایز جوامع سه گانه

← ساختار فرهنگ و کارکردها کارکردها	ساختار و پیش	عامل اقتدار	انگیزه تغییر	تغییر	تغییر به	مرجع اقتدار	طرز تلقی دریا نهای پایدار: ایستارها	رژیم سیاسی	رابطه دولت با جامعه مدنی	رهافت	رابطه زور	نگرش به مشارکت	پیش مبادلات	رابطه آزادی با امنیت	وضعیت نهادی جامعه	نوع جوامع ↓
پراکنشی (گذار)	- متکثر: - موبتهای جمعی - متنازع ملی - قومی، امین - طبقاتی - ابراطی مطلق گرا - بخشی، متعارض بین بخشی	فرهنگ برابری اجباری پخشها و نشوونما درون - پخشها - برعاطفی - فعال	توانمندی جویی علمی - مهارتی، ابتکار از حالت جویی اساسی	انقلابی - بدون خشونت و با مسئولیت	آبید ثورازی، وسس و فروشی آل	دهن جویی بگر و حجابین	- اقتدار گرا - نظامی - دولتمدار - سطر و یا حوزه عمومی بزرگ - جامعه مدنی	تقدیم جمیع بر فرود ارجمیت تفکی بر هویت	زیاد	مشارکت	مشارکت	مشارکت	استخراجی - پرسبوری گر بیز	نامشخص: نارماد مبارک دینی و اعلام جو	تعداد ایستا	پراکنشی (گذار)
فراکنشی (فرجام)	- کثرت در وحدت - موبتهای جمعی تکمیلی - میاندوری - سنتی بر عقلانی - تلقی اعتباری وحدت گرا - با عقل - آزادی و یا کثرت گرائی - ایاچه گرا	فرهنگ برابری اجباری پخشها و نشوونما درون - پخشها - برعاطفی - فعال	توانمندی جویی علمی - مهارتی، ابتکار از حالت جویی اساسی	انقلابی - بدون خشونت و با مسئولیت	آبید ثورازی، وسس و فروشی آل	دهن جویی بگر و حجابین	- اقتدار گرا - نظامی - دولتمدار - سطر و یا حوزه عمومی بزرگ - جامعه مدنی	تقدیم جمیع بر فرود ارجمیت تفکی بر هویت	زیاد	مشارکت	مشارکت	مشارکت	استخراجی - پرسبوری گر بیز	نامشخص: نارماد مبارک دینی و اعلام جو	تعداد ایستا	فراکنشی (فرجام)

از لحاظ نظری، چه عامل یا عواملی می‌تواند موجب تحول جامعه از یک مرحله به مرحله دیگر شود؟ به نظر می‌رسد عوامل مؤثر در هر یک از دو مرحله متفاوت است. در رابطه با تحول از مرحله گرانشی به پراکنشی، به نظر می‌رسد وجود دو عامل عینی (تکثر در ساختارهای اجتماعی) و ذهنی (نیاز به تعریف جدید از خود) نقش‌ساز هستند. پیدایش انگیزه ذهنی ممکن است آموزشی و یا تقلیدی باشد. آموزش ممکن است مستقیم و از راه گفتاری، نوشتاری و شنیداری و یا بر اثر مجاورت محیطی باشد. در انتقال از مرحله پراکنشی به فراگنشی، اقتناع عقلایی فرد و یا جامعه - و نه تهییج منفعلانه و یا شور فعالانه - عامل نیل به موفقیت و درک ضرورت همکاری با دیگران جهت نیل به موفقیت است. همان‌طوری که برینگتون مور نشان داده است عمدتاً جنگهای داخلی و یا بین‌المللی نقش کاتالیزور برای تبدیل از این وضعیت را داشته‌اند. باید توجه شود که کاربرد مفهوم اقتناع و مجاب شدن در این نوشتار، بار مفهومی خاص خود را دارد. این مفهوم در مقابل القاء فکری قرار می‌گیرد. همان‌طوری که تجربه‌های متعارض جنگ و همکاری بین آلمان و فرانسه در قالب اروپای دیروز و امروز با توافقاتی زودآهنگ و ناپایدار افغانستان، تاجیکستان و چین نشان می‌دهد، انسانها در مراحل مختلف توسعه، واکنشهای متفاوتی از خود نشان می‌دهند. دقیقاً همانند دوران قبل از تشکیل دولت ملی در ۱۶۴۸، صلحنامه‌ها و جنگهای این مناطق عمدتاً تحت القائات متعارض رهبران حادث می‌شوند. توده‌های مردم، بدون آنکه به منافع و ارزشهای ناشی از اقدام خود بیندیشید، نسبت به جذب القائات رهبران بخشی خود، واکنش عاطفی از خویش بروز می‌دهند. بدین لحاظ است که جنگها و صلحها ناپایدارند؛ این تحولات عمدتاً به‌عنوان متغیر تابع و وابسته نسبت به تغییر مزاج رهبران عمل می‌کند.

با مقایسه دو نوع جوامع فوق، لازم است به‌منظور تدقیق بحث توضیح دهیم که چرا بین جنگهای قبل از تشکیل دولت ملی در ۱۶۴۸ با دوران پس از آن تفاوت قائل شده‌ام. به‌علاوه این سؤال نیز مطرح می‌شود که وضعیت آسیای مرکزی و قفقاز با کدام یک از این برهه‌ها همسانی دارد. در مورد اول، ذکر این نکته لازم است که قبل از تأسیس نهاد دولت - به‌منظور تولید قدرت مادی - جامعه اروپا نیز همانند وضعیت فعلی این دو منطقه در قالب طیف گرانشی از تقسیمات ما قرار می‌گرفت. تصمیم به تشکیل دولت، و تلاش عامدانه جهت رهایی از جنگ از طریق ایجاد نهادهای سیاسی و حقوقی - مظهر ورود این جوامع به مرحله پراکنشی و تحکیم هویت

است. به رغم شباهت، ذکر این نکته لازم است که در آسیای مرکزی و قفقاز دولت‌سازی و ایجاد واحدهای ملی خودجوش نبود، بلکه از بیرون به آنها تحمیل شد.<sup>(۵)</sup>

دوم اینکه در اروپا، دوران پراکنشی در اروپا تا تحکیم انقلاب صنعتی در هریک از کشورها ادامه پیدا کرد. در داخل اروپا دو موج انقلاب صنعتی را شاهد هستیم: انگلیس عمدتاً پیش‌تاز انقلاب صنعتی بود، فرانسه پس از مدتی کوتاه، ولی آلمان در اواخر قرن نوزدهم به این هدف نائل شد. خارج از اروپا، سیاستهای پراکنشی (در غالب رقابتهای امپریالیستی) با اوجگیری ایدئولوژی‌های معارض ملی، مذهبی، طبقاتی در مناطق مختلف با قدرت اعمال می‌شد. نکته قابل توجه اینکه این سیاست پراکنشی (امپریالیستی) بر حسابگری اقتصادی استوار بود، تا واکنش عاطفی. دقیق‌تر آن است که بگوییم، این کشورها آگاهانه و عامدانه سیاستهای پراکنشی را در راستای منافع ملی خود به کار می‌بردند.

پس از این بیان و صفی، نوبت به تفسیر علی و واکنشها می‌رسد. گذشته از واکنش پراکنشی حسابگرایانه که مبنایی عقلی دارد، واکنش پراکنشی عاطفی به قول روانشناسان اجتماعی از نابهنجاری‌های روانی سرچشمه می‌گیرد. برخلاف آنکه، این نظریه پردازان در تفسیر به وجود آمدن نابهنجاری با یکدیگر اختلاف نظر دارند، در طبقه‌بندی واکنش شباهت بسیاری بین یافته‌های نظری آنان دیده می‌شود. مثلاً فروم این واکنشها را مکانیسم فرار از فشار روانی می‌داند. به نظر او انسانهای نابهنجار به سه مکانیسم فرار متوسل می‌شوند: قدرت‌گرایی (سادیستی - مازوخیستی)، تخریب و همرنگی ماشینی.<sup>(۶)</sup>

تفسیر فروم نمی‌تواند مکانیسم سیاستهای پراکنشی حسابگرایانه را تبیین کند. او با تمایز قائل شدن بین دو نوع آزادی منفی و آزادی مثبت، اولی را حاوی واکنش عاطفی می‌داند. به نظر او، تحولات بسیار می‌باید تا انسان به مرحله آزادی مثبت برسد. در صورت این تحول، برخلاف مکانیسم فراری که انسان در دوره آزادی منفی بدان متوسل می‌شود، در مرحله آزادی مثبت او درمی‌یابد که در همکاری عقلایی با جمع، دستاوردهای مطلوبتری خواهد داشت. وی ضرورت و عقلانیت مبادلات اجتماعی را درخواهد یافت. خشونت در چنین جامعه‌ای دیگر مزیت محسوب نمی‌شود، هرچند که ممکن است بنابه مقتضیات دفاعی انسان مجبور به استفاده عقلایی و غیرعاطفی از آن شود.<sup>(۷)</sup>

دو مرحله آخرین از تقسیم‌بندی این پژوهش گرچه با مرحله‌بندی‌های روانشناسی



اجتماعی فروم هماهنگی دارد، اما نباید تفاوت‌های آنها نادیده گرفته شود. به هر حال توافق اصولی بین یافته‌های نظری نگارنده و فروم در این است که جوامع در برهه‌ای از تحولات اجتماعی خود دچار بحران ناشی از خشونت‌گرایی ساختاری می‌شود. ما در این مقاله نام این برهه را پراکنشی نهاده‌ایم، و فروم بدان لقب آزادی منفی می‌دهد. هر دو نگارنده معتقد هستند که طی دو دوران قبل و بعد از این برهه خشونت و بحران‌زایی ساختاری نیست.

با استناد به این چارچوب نظری و مفهومی، در گفتار دوم به مطالعه ساختارهای مختلف اجتماعی آسیای مرکزی و قفقاز خواهیم پرداخت، تا بتوان مواد لازم را برای ارزیابی فرضیه در گفتار سوم فراهم آوریم.

### گفتار دوم: ساختار تعارضات در آسیای مرکزی و قفقاز

ساختار تعارضات در مناطق آسیای مرکزی و قفقاز عمدتاً از دو مرجع داخلی و خارجی نشأت می‌گیرد. از صحنه داخلی حوزه تعارضات به سه بخش فرهنگی، اقتصادی و سیاسی تقسیم می‌شود و در صحنه خارجی، علاوه بر وجود اختلاف و گاه تعارض منافع بین قدرتهای چیره منطقه (روسیه، ترکیه و ایران)، تمایلات چیره‌جویانه ازبکستان و قزاقستان در آسیای مرکزی نیز توجه را به خود جلب می‌کند. تمرکز اقوام یکسان در دو سوی مرزهای کشورها گاه به عنوان یک عامل مضاعف تعارضی عمل می‌کند.

#### الف) تعارضات داخلی

بررسی تعارضات موجود در صحنه داخلی را با فهرست کردن ساختار تعارضات در هریک از سه نظام تابعه فرهنگی، اقتصادی و سیاسی پی می‌گیریم. از لحاظ فرهنگی، سه تعارض در منطقه مشهود است. اولاً رابطه فرهنگی نابرابر بین روسهایی که عمدتاً به مشاغل تخصصی و مدیریتی اشتغال دادند، زمینه را برای تحریک اکثریت بومی فراهم می‌کند. ثانیاً، به منظور بهره‌گیری از اصل «تفرقه بینداز و حکومت کن» گذشته در شوروی، تقسیم‌بندی استعماری جمهوری‌ها به وجهی است که کلیه جوامع از شکاف ناشی از حضور اقلیتهای قومی و فرهنگی رنج می‌برند. جدول زیر تقسیم‌بندی قومی - فرهنگی در دو منطقه آسیای مرکزی و قفقاز را نشان می‌دهد:

صورت‌بندی قومیتها در منطقه<sup>(۸)</sup> (به درصد)

نام کشور	بومی	اقلیت‌های دیگر				
۱. آذربایجان	۸۳	روسی	ارمنی	لزگی	دیگر	
		۶	۶	۲	۳	
۲. ارمنستان	۹۴	آذری	روس	دیگر		
		۳	۱/۵	۱/۵		
۳. گرجستان	۷۰	ارمنی	روسی	آذری	اوستین	دیگر
		۸	۶	۶	۳	۷
۴. ازبکستان	۷۲	روسی	تاجیک	قزاق	نانار، کارکالپاک	هرکدام دیگر
		۸	۵	۴	۳	۵
۵. تاجیکستان	۶۲	ازبک	روس	تاتار	آذری	دیگر
		۲۴	۸	۲	۱	۳
۶. ترکمنستان	۷۲	روس	ازبک	قزاق	اوکراینی	دیگر
		۱۰	۹	۳	۱	۵
۷. قزاقستان	۴۰	روس	آلمان	اوکراین	ازبک	تاتار
		۳۸	۶	۵	۲	۲
		۱	۶	۲	۱	۶
۸. قرقیزستان	۵۲	روس	ازبک	آلمان	تاتار	دیگر
		۲۲	۱۳	۲	۲	۷

تقسیم‌بندی جوامع گرچه براساس قومیت‌ها شکل گرفته است، اما از لحاظ زبانی، به جز اکثریت مردم تاجیکستان و پنج درصد تاجیکهای ازبکستان، بقیه مردم آسیای مرکزی به زبان ترکی تکلم می‌کنند. از لحاظ مذهبی، جز اکثریت قریب به اتفاق مردم جمهوری آذربایجان که شیعه می‌باشند، اکثریت مسلمانان منطقه آسیای مرکزی سنی هستند.<sup>(۹)</sup> دو جمهوری ارمنستان و گرجستان در قفقاز مسیحی هستند.

از لحاظ اقتصادی، دو نوع اقتصاد را می‌توان از هم بازشناخت. ازبکستان و قزاقستان با اقتصاد نسبتاً پیشرفته در برابر دیگر کشورهای منطقه با اقتصاد عقب‌افتاده.<sup>(۱۰)</sup> به‌رغم این تفاوت

کلیه این کشورها درصدد انتقال از اقتصاد بسته به اقتصاد بازار هستند. با عنایت به ساختار تک‌محصولی کشاورزی، مشکل اساسی غالب کشورهای مزبور در این است که چگونه می‌توانند ضمن اجرای سیاست توسعه اقتصادی جهت افزایش تولید ناخالص و سرانه ملی، با اعمال سیاست توزیعی مناسب از بروز بحران و نارضایتی عمومی جلوگیری کنند. علاوه بر نوع ساختار تک‌محصولی اقتصادی و فشار ناشی از بحران‌گذار، وابستگی شدید به اقتصاد روسیه و فقدان دسترسی به آبهای بین‌المللی نیز بر تنگناهای اقتصادی و محدودیت در عملکرد این کشورها می‌افزاید. آمار حاکی از آن است که کل تولید داخلی در بعضی از کشورهای منطقه نسبت به ۱۹۹۰ افت قابل توجهی داشته است.

ازبکستان ۸۲ درصد

قرقیزستان ۵۰ درصد

قزاقستان ۴۵ درصد

آذربایجان ۲۸ درصد

گرجستان ۲۰ درصد (الف)

مقایسه فعالیت‌های صنعتی سه‌ماهه اول سال ۱۹۹۶ در مقایسه با ماههای مشابه در سال ۱۹۹۵ حاکی از کاهش سه‌درصدی می‌باشد. این در حالی است که در همین مدت بهای محصولات صنعتی طی دو ماهه فوریه و مارس همین سال ۲ درصد افزایش داشته است. (۱۱ب) به واسطه این افول اقتصادی، سنجش افکار عمومی در منطقه نشان می‌دهد که نگرانی نسبت به اوضاع اقتصادی بیش از مسائل امنیتی مردم را رنج می‌دهد. بجز تاجیکستان که در جنگ داخلی می‌سوزد، و کودتاهای مکرر در آذربایجان، و جنگ داخلی در گرجستان، اطلاعات به دست آمده از ازبکستان و قزاقستان می‌تواند روشن‌کننده وضعیت در دیگر کشورها باشد. (۱۲) وضعیت فعلی این کشورها نشان می‌دهد که گذشته از بحران توزیع، جمهوری‌های مزبور عمدتاً از فشارهای ناشی از سه عامل رشد منفی اقتصادی، تورم و بیکاری نیز رنج می‌برند. جدول زیر گوشه‌ای از بحران مزبور را نشان می‌دهد. (۱۳)

## اوضاع اقتصادی در آسیای مرکزی و قفقاز

نام کشور	نوع تنگنا	۱۹۹۰	۱۹۹۱	۱۹۹۲	۱۹۹۳	۱۹۹۴
آذربایجان	رشد اقتصادی	-۱۱/۷	-۷	-۲۲/۶	-۲۳/۱	-۲۱/۹
	تورم	۷/۸	۱۰۶	۶۱۶	۱۱۳۰	۱۶۶۴
	بیکاری	-	-	۲/۲	۷	۱۰
ارمنستان	رشد اقتصادی	-۷/۴	۱۰/۸	-۵۲/۴	-۱۴/۸	-۵/۴
	تورم	۱۰/۳	۱۰۰	۸۲۵	۳۷۲۲	۵۲۷۳
	بیکاری	-	۳/۵	-	۵/۸	-
گرجستان	رشد اقتصادی	-۱۲/۴	-۱۳/۸	-۴۰/۳	-۳۹	-۳۵
	تورم	۳/۳	۷/۹	۱۴۶۳	۷۴۹۲	۷۳۸۰
	بیکاری	۱۰۰	-	-	-	-
ازبکستان	رشد اقتصادی	۴/۳	-۹	-۲۰	-	-
	تورم	۷/۳	۱۴۷/۴	۷۰۰	-	-
	بیکاری	-	۰/۲	-	-	۰/۲
تاجیکستان	رشد اقتصادی	-۶	-۸۷	-۳۵	-	-
	تورم	۴	۱۰۲/۹	۱۰۰۰	-	-
	بیکاری	-	-	۳	۶	-
ترکمنستان	رشد اقتصادی	۱/۵	-۶	-۱۸	-	-
	تورم	۴/۱۶	۹۰/۴	۹۸۰	-	-
	بیکاری	-	-	-	-	-
قزاقستان	رشد اقتصادی		۶/۸	-۱۵	-	-
	تورم		۸۴	۱۵۲۵	-	-
	بیکاری		۱۲	۱۲	-	-
قرقیزستان	رشد اقتصادی	۳/۲	-۳/۶	-۲۵	-	-
	تورم	۳	۸۵	۸۷۰	-	-
	بیکاری	-	-	-	-	۲۰

به لحاظ اوضاع بد اقتصادی در اواسط مردادماه سال ۱۳۷۵، دو اقدام هم‌زمان جنایتکارانه زیر حکایت از تداوم وخامت اوضاع در قزاقستان دارد. اول اینکه دزدان مسلح به اتومبیل یک شرکت خارجی که تحت حمایت نیروهای امنیتی حرکت می‌کرد، حمله کردند و با سرقت مسلحانه ۵۰۰ هزار دلار، بزرگترین دزدی در تاریخ قزاقستان را ثبت کردند. هم‌زمان با این حادثه، خبرگزاری‌ها اعلام کردند که به لحاظ وخامت اوضاع، دهها نوزاد زنده را والدین قزاق در دستشویی‌های عمومی و زباله‌دانی شهرا نداخته‌اند. (۱۴)

نسبت به حل زودمدت ناکارکردی‌های ساختاری در اقتصاد آسیای مرکزی و قفقاز اظهار بدبینی می‌کنند. مثلاً گامپل معتقد است که رفع مشکلات اقتصادی این کشورها به مجموعه‌ای از عوامل اقتصادی - فرهنگی - سیاسی داخلی و بین‌المللی بستگی دارد. (۱۵) به گفته نیکلای شیمیلیف، این جمهوری‌ها حداقل به ۲۰ سال کمکهای بلاعوض اقتصادی برای دوام و بقای خود احتیاج دارند. (۱۶)

از لحاظ سیاسی، وضعیت آسیای مرکزی و قفقاز صرفاً از لحاظ صوری نسبت به گذشته تغییر کرده است. به قول فیروز کاظم‌زاده «در ضمن براندازی یک رهبر خاص، دستگاه حاکم گذشته هم‌اکنون سرجا بوده و در آینده نزدیک هم برجوا خواهد بود». (۱۷)

البته این ادعای کلی درباره کشورهای منطقه آسیای مرکزی و قفقاز متضمن خطر ساده‌انگاری نظری نیز هست. از لحاظ تاریخی، در آسیای مرکزی - بجز قرقیزستان - کلیه رهبران قبلاً کمونیست بر سر قدرت هستند. تلاش نیروهای ملی - اسلامی جهت تغییر ساختار سیاسی تاجیکستان با مشکل مواجه شده است و بار دیگر رهبر قبلاً کمونیست دیگری به حمایت روسها بر سر قدرت تکیه زد. (۱۸)

در قفقاز، به‌رغم وجود تحولات سیاسی متعدد، باز هم در آذربایجان و گرجستان رهبران قبلاً کمونیست به قدرت رسیدند. وضعیت در ارمنستان فرق می‌کند. در این کشور همانند قرقیزستان در آسیای مرکزی، رهبری اقتدارگرای حاضر از طریق انتخابات دموکراتیک به قدرت رسید. نکته جالب توجه در قفقاز و آسیای مرکزی این است که غلبه تفکر اقتدارگرایی خاص فرهنگ مذهبی نیست. در مقابل ارمنستان مسیحی که از طریق دموکراتیک رهبر اقتدارگرای خود را انتخاب کرد، قرقیزستان اسلامی قرار می‌گیرد. در همین منطقه اوضاع سیاسی گرجستان مسیحی در حال حاضر با آذربایجان شیعی چندان تفاوتی ندارد. دلزدگی نسبت به رهبران کمونیست در ارمنستان را در واقع باید ناشی از گلايه نسبت به حمایتی دانست که شوروی در واپسین لحظات از عمر خود از ادعای آذربایجان بر ناگورنو قره‌باغ نمود. این امر به پیشرفتگی و توسعه سیاسی و یا تفاوت مذهبی مربوط نمی‌شود.

با توضیحات فوق می‌توان ساختار سیاسی منطقه را در داخل طیفی از انواع اقتدارگرایی قرار داد. نزدیکترین توصیف شاید در طبقه‌بندی زیر نهفته باشد:

- اقتدارگرایی‌های روشنفکرانه: دیکتاتوری مصلح (گرجستان، ارمنستان و قرقیزستان)
- اقتدارگرایی رمانتیک: (آذربایجان و ازبکستان)
- اقتدارگرایی پاتریمونیاال: قزاقستان و ترکمنستان
- اقتدارگرایی مابوکراتیک: تاجیکستان<sup>(۱۹)</sup>

اولین نکته اینک: وجه مشترک در همه انواع اقتدارگرایی فوق این است که خانواده‌سالاری، قومگرایی و منطقه‌گرایی بر ارزشهای ملی رجحان چشمگیری دارد.<sup>(۲۰)</sup> دومین نکته اینک: نوع اقتدارگرایی حاکم بر این کشورها عمدتاً به انتخاب شناختی صورت نگرفته است. ساختار سیاسی گذشته شدت بر وضعیت فعلی تأثیر گذاشته است. انجام انتخابات در جمهوری‌های مختلف ترکمنستان، قزاقستان، قرقیزستان، ارمنستان، گرجستان، آذربایجان و تاجیکستان عمدتاً یادآور وضعیت تک-کاندیدایی گذشته بود. در ازبکستان گرچه وضعیت تا حدودی تفاوت می‌کرد، اما اسلام کریم‌اف توانست با استفاده از اهرمهای ظریف سیاسی کاندیدای رقیب را از فعالیت مناسب برای کسب ریاست جمهوری محروم سازد.<sup>(۲۱)</sup>

### ب) تعارضات خارجی

آسیای مرکزی و همچنین قفقاز شاهد بروز بی‌اعتمادی و تعارضات فوق‌مرزی فراوان است. مجموعه‌ای از عوامل موجب شده تا بجای ادامه همکاری‌های پیشین، به‌رغم وجود پیوستگی ساختاری بین این کشورها، هریک از کشورها در صدد همکاری و تعامل با بازیگران خارج از منطقه برآیند. در اعتراض به وضعیت موجود، نظریات با تأسف خطاب به رهبران دیگر کشورها سؤال می‌کند: «چرا ما اعتماد به یکدیگر را از دست داده و اعتماد بیشتری نسبت به غرب نشان می‌دهیم؟»<sup>(۲۲)</sup>

اظهارت‌تأسف رهبر قزاقستان همراه با اندیشه‌های همبستگی پان-اورآسیایی وی و یا پان‌ترکیسم کریم‌اف از ازبکستان، و یا تمایل به احیای شوروی سابق بویژه از سوی بعضی از روسهای افراطی، جملگی بجای نقش اتحاد، از عامل ترس و وحشت کشورهای کوچکتر آسیای مرکزی از خطر سلطه‌طلبی هژمونیک این قدرتها حکایت دارد.<sup>(۲۳)</sup> با وجود تأکید اندیشمندان مبنی بر اینکه پان‌ترکیسم نمی‌تواند روند جریانات فوق منطقه‌ای را رقم زند<sup>(۲۴)</sup>، ولی تشکیل

احزاب پان‌ترک آلاش<sup>۱</sup> در قزاقستان و بیرلیک در ازبکستان بر وحشت دیگر کشورهای منطقه می‌افزاید. (۲۵) البته شور ازبکستان در این مورد بیشتر است. اعلام علنی رهبر آن کشور مبنی بر اتحاد ترکستان بزرگ، و همچنین انجام مانور مشترک نظامی با حکومت محلی منطقه اوش<sup>۲</sup> در قرقیزستان به این بدبینی دامن می‌زند.

در مورد روسیه وضعیت کاملاً فرق می‌کند. وجود وابستگی‌های ساختاری و دخالت‌های نظامی روسیه به نفع ابخازی‌ها در گرجستان و فشار بر آذربایجان جهت پیوستن به جامعه کشورهای مشترک‌المنافع مستقل، مداخله در تاجیکستان و تقاضای تابعیت مضاعف برای شهروندان روسی، جملگی حاکی از آن است که روسیه سعی دارد، ضمن کاستن از تعهدات خود نسبت به کشورهای تازه‌استقلال یافته، آنان را به اقمار طبیعی خود در منطقه تبدیل کند. کمک‌های غرب به روسیه، و سکوت در برابر موارد وسیعی از نقض حقوق بشر در چین، حاکی از آن است که فضای بین‌المللی نیز منطقه را «حیات خلوت» روسیه محسوب می‌دارد. به نظر می‌رسد گویا روسیه نیز به نوعی «دکترین منطقه‌ای مونرو»<sup>(۲۶)</sup> از نوع خاص خود در منطقه علاقه‌مند است. البته کشورهای منطقه از جمله گرجستان، ازبکستان و ترکمنستان و قرقیزستان در صددند در خارج از مدار روسیه برای امنیت ملی خود شرکای قابل‌اعتمادی را دست‌وپا کند. (۲۷) این تمایل حکایت از ترس رهبران این کشورها در اوج‌گیری ناسیونالیسم افراطی در روسیه دارد.

علاوه بر مسئله رقابت بین قدرتهای منطقه‌ای، وجود اختلافات مرزی و همچنین تعارضات ناشی از تمایلات قومی نیز می‌تواند برای کشورهای منطقه خطرناک باشد. در آسیای مرکزی عدم رشد تمایلات ملی، به وجهی است که هنوز تعارض آشکاری بین مرزهای ملی با ساختارهای فرامرزی پیش‌نیامده است. اما در قفقاز علاوه بر رقابت ارمنستان و آذربایجان بر سر مسئله ناگورنوقره‌باغ و - تمایلات تجزیه‌طلبانه ابخازیا و اوستیا از گرجستان - مشکلی که این کشورها را تهدید می‌کند، پیدایش نهضت‌های جدایی‌طلب قومی است که خود را با استقرار ساختارهای سیاسی ملی در تعارض می‌بینند. این تمایلات در واقع ریشه‌ای تاریخی دارد. «کنفرانس مردم کوه‌نشین قفقاز» که در سال ۱۹۲۱ تأسیس شد، در این تمایلات جدایی‌طلبانه نقش داشته است. این نهضت به امید ایجاد یک واحد سیاسی مستقل مشتمل بر مناطق گسترده‌ای از داغستان تا دریای سیاه، داعیه جدایی‌طلبی از روسیه و گرجستان را به نحو فعالانه‌ای دامن می‌زند. در این راستا در واقع نوعی منافع مشترک بین کشورهای منطقه در مقابله با نهضت جدایی‌طلب فوق ایجاد شده است. (۲۸)

تجربه قریب ۸ دهه فعالیت نهضت فوق نشان می‌دهد که هنوز این نهضت نتوانسته تمایلات پراکنشی خود را در یک قالب فکری مسلط در منطقه حاکم کند. لذا در این منطقه هم هنوز نمی‌توان انتظار تغییرات اساسی داشت.

### گفتار سوم: موانع بروز تعارضات پراکنشی در آسیای مرکزی و قفقاز

بررسی‌های ما در گفتار دوم این پژوهش نشان داد که زمینه‌های تعارض منافع و ارزشها در آسیای مرکزی و قفقاز وجود دارد. حال سؤال این است که چگونه است که بجز در تاجیکستان، در هیچ یک از دیگر جمهوری‌ها، بحرانی پایدار شکل نگرفته و در تاجیکستان نیز به‌رغم بروز این بحران پایدار، خصومتها نتوانسته به تغییرات خشونت‌بار انقلابی منجر شود. شتابزدگی رسانه‌ای و تفسیرهای علمی جملگی حاکی از آن بود که نوعی بحران در حال وقوع می‌باشد. از لحاظ نظری چنانکه کرین بریتون احتجاج می‌کند، کلیه شرایط برای بروز یک بحران آماده می‌نمود. تفسیر او از یک وضعیت آماده انقلاب چنان با اوضاع داخلی این کشورها تطابق دارد که به‌نظر می‌رسد در توصیف این مناطق نوشته شده است:

دستگاه دولتی یا به‌وضوح ناکارآمد است، و یا به لحاظ غفلت از ایجاد تغییر انطباق‌گرایانه در نهادهای قدیمی، و یا بخاطر اوضاع جدیدی که از بیرون فشاری توانفرسا روی دستگاه حکومتی که برای اوضاع ساده‌تر و ابتدایی‌تر آمادگی دارد وارد می‌کند، اوضاع باید برای بحران آمادگی داشته باشد. (۲۹)

علاوه بر بریتون، جانسون نیز در چارچوب رهیافت کارکردگرای ساختاری بر آن است که در نتیجه ناکارکردی شدن سیستمها، انقلاب به‌وقوع می‌پیوندد. (۳۰) در این وضعیت، نیاز به تغییر به صورت «هدف انقلابی یا ایدئولوژی» راهنمای فعالیت‌های تغییرطلبانه می‌شود. (۳۱)

احتجاج دورکیم نیز بر نحوه استدلال جانسون و بریتون قوت می‌بخشد. دورکیم استدلال می‌کند، که به هنگام تغییر همبستگی‌های اجتماعی به احتمال زیاد و به هنگام وقفه‌های زمانی که در دوران گذار ایجاد می‌شود، جامعه دچار بی‌هنجاری و خشونت می‌شود.

برای بازسازی وجدان عمومی و تعیین جایگاه افراد در طبقات اجتماعی و جریان امور، زمان لازم است. تا زمانی که نیروهای اجتماعی آزاد شده به تعادل جدید دست نیافته‌اند، ارزشهای آنان ناشناخته است، و برای مدتی که جامعه فاقد مکانیسم تنظیم‌کنندگی است... وضعیت... بی‌هنجاری اوج می‌گیرد. (۳۲)

مطالعه انقلابات نیز حاکی از آن است که قاعدتاً تفسیر این چنینی از اوضاع آسیای



مرکزی و قفقاز هر پژوهشگر را ظاهراً به این نتیجه می‌رساند که این منطقه باید در آستانه بحرانی عظیم باشد. طولی نکشیده است که انتظار از شکوفایی اقتصادی و نتایج ناشی از استقلال در این جوامع جای خود را به یأس و کابوسی از فقر و ناامنی داده است. شاید با این پیش‌ذهنیت، بتوان با استناد به موارد کودتاهاى آذربایجان، شورشیهای آبخازی‌ها در گرجستان، و جنگ طولانی تاجیکستان برای انتظار فوق‌سند تاریخی آورد.

در مقابله با احتجاج فوق، چنانکه مدلولات چارچوب مفهومی اول این مقاله نشان داد، این پژوهشگر مدعی است که حوادث آسیای مرکزی و قفقاز را باید به‌طریقی دیگر تفسیر کرد. به‌نظر می‌رسد که آسیای مرکزی و قفقاز گرچه دستخوش حوادث بوده است، اما یک بررسی تاریخی نشان می‌دهد که برخلاف کشورهای شمالی، استونی، لیتونی، لتونی...، حتی آذربایجان در بحبوحه تحولات شوروی در سال ۱۹۹۱ مایل به حفظ نظم و نسق سابق بود. در ارمنستان، شبکه از حمایت نظام حاکم در شوروی از آذربایجان در منازعه با ارمنستان بر سر ناگورنو قره‌باغ موجب عکس‌العمل انفعالی مبنی بر استقلال شد. بنابراین می‌توان ادعا کرد که این جوامع هنوز در مرحله‌گرانشی هستند. از مقتضیات این جوامع آن است که در چنین مرحله‌ای عکس‌العمل مردم و جامعه به تصمیمات و خواسته‌های قطب و مرکز ثقل، بستگی دارد که از بالا هدایت‌کننده افکار است. حتی تشکیل «کنفدراسیون مردم کوه‌نشین قفقاز» را نیز می‌توان در همین راستا تعبیر و تفسیر کرد. تفسیر تروتسکی با تأکید بر مداخله خودجوش توده‌ای، بیانگر پیدایش گرایشهای بحرانی ساختاری در جوامع است. زمانی می‌توان انتظار بحران پایدار در مناطق را داشت که جامعه به‌طور خودجوش نسبت به تغییر بسیج شده باشد.

غیرقابل تردیدترین جلوه یک انقلاب حضور مستقیم توده‌ها در حوادث تاریخی است.... در این لحظات حساس، موقعی که نظم سابق دیگر قابل دوام برای توده‌ها نیست، آنها بر سدهای موجودی که آنان را از صحنه سیاسی دور می‌دارد می‌تازند نمایندگان سنتی خود را به‌دور می‌ریزند، و با مشارکت مستقیم خود بنیادهای رژیم جدیدی را پی می‌نهند. ... تاریخ یک انقلاب، قبل از همه، تاریخ ورود مقتدرانه توده‌ها به داخل حوزه حاکمیت کشور خود است. (۳۳)

چنانچه شواهد تاریخی نشان می‌دهد هیچ تمایل خودجوشی در منطقه جهت ایجاد تغییرات اساسی از سوی توده‌ها به‌وجود نیامده است. سرنوشت مردم آسیای مرکزی و قفقاز عمدتاً تحت سیطره قدرتهای حاکم پیشین رقم خورده است. جامعه‌های مختلف از بیرون بر قامت این مردم پوشانده شده، بدون آنکه قامت درونی جامعه تحول پذیرفته باشد. اما آیا چنین

تفسیری از وضعیت دو منطقه آسیای مرکزی و قفقاز می‌تواند منادی آن باشد که هیچ‌گاه این دو منطقه دچار وضعیت بحرانی حتی در کوتاه‌مدت نخواهد شد؟ تحول اوضاع در منطقه بستگی به تصمیم رهبانی دارد که نتوانند اقتدار خود را به جامعه القاء کنند. روحیه گرانشی جامعه ایجاب می‌کند که القائات در جامعه نقش مؤثری داشته باشد. در صورتی که رهبران بانفوذ و فره‌وشی بتوانند در پیروان خود القاء مؤثری در بروز بحران یا برعکس کنترل بحران داشته باشند، عکس‌العمل جامعه به مقتضای آن فعال خواهد شد. در تاجیکستان با فروپاشی اقتدار و تقسیم وفاداری‌های گرانشی به دو گروه، جامعه با تحریک رهبران متعارض دچار بحران شد. اما در قزاقستان با وجود آن که شکاف قومی دو گروه از مردم کاملاً متفاوت قزاق و روس را در کنار هم قرار داده است، ولی به لحاظ تداوم اقتدار پیشین مشکلی به وجود نیامد.

در تأیید فرضیه فوق می‌توان از ناکارآمدی اهداف رهبران «کنفدراسیون مردم کوه‌نشین قفقاز» نیز مثال آورد. به‌رغم سابقه تاریخی بیش از هفت دهه فعالیت، فقدان اجماع فکری بین رهبران گروه‌های متعارض، و ناتوانی رهبران در القاء افکار خود در پیروان زمینه‌ای را فراهم آورده که این گروه در ایجاد بحران منطقه‌ای موفق نباشد. چنانچه هر یک از این دو منطقه آنگونه که تروتسکی وصف می‌کند وارد مرحله انقلابی (پراکنشی) از رشد شده بودند، هر یک از مکانیسم‌های شلیک و خیم شدن اوضاع اقتصادی و برخوردهای کوچک قومی می‌توانست به‌سهولت به بحران تبدیل شود. در چنین صورتی رهبران نمی‌توانستند به لحاظ نهادینه شدن میل پراکنشی در جامعه نسبت به این تحولات بی‌تفاوت باشند. در واقع از جوامع پراکنشی به بعد، رهبران بازتاب‌دهنده گرایش‌های موجود در جوامع می‌شوند. میل به استقلال و تعیین سرنوشت خود به‌عنوان اهرم فشار، رهبران را به سیاستی پراکنشی وامی‌دارد. این در حالی است که حتی در قفقاز که در مرحله پیشرفته‌تری از آسیای مرکزی می‌باشد، پس از خونریزی‌های بسیاری که از برخورد بین نیروهای ابخاز و گرجستان به‌وجود آمد، رهبران توانستند با مهارت روند جریان‌ات را چنانکه خود توافق کرده بودند کنترل کنند. جنگ به قرارداد ترک مخاصمه تبدیل شد. در حالی که عکس جریان فوق را باز رهبران در تاجیکستان ایجاد می‌کنند. القاء تعارض ستیزجویانه رهبران به پیروان موجب شده که جنگ در تاجیکستان تداوم یابد، و صلحی پایدار ایجاد نشود. قبلاً نیز طی مقاله «بحران هویت ملی در کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز» نیز که در طلیعه تحولات آسیای مرکزی و قفقاز به نگارش درآمده بود<sup>(۳۴)</sup>، نسبت به سیر تحولات پیش‌بینی مشابهی شده بود. در آنجا ادعا شده بود چنانچه رهبران طرفدار وضع موجودی که از دوران شوروی پیشین به‌ارث رسیده‌اند، بتوانند با حفظ دستگاه اداری کنترل خود

را بر جامعه حفظ کنند، بحرانی در این جوامع به وجود نخواهد آمد. برعکس سلطه رهبران بحران طلب و یا فشار پراکنشی جامعه بر تغییر وضعیت، می تواند طلایع بحرانهایی فزاینده منطقه باشد. در دو مورد استثناء قرقیزستان و ارمنستان که رهبران غیرکمونیسست به قدرت رسیدند، گرایشهای اعتدالی آنان مبتنی بر تغییر رفرمی در قالب حفظ ساختار کنونی نیز به ثبات جریانات کمک بسیار کرد. باز به لحاظ یافت گرانشی، جامعه در راستای امیال و تفکرات رهبران قرار گرفت. چنانچه همانند تاجیکستان رهبران مخالف قدرتمندی به قدرت می رسیدند که قدرت القاء بحران زایی و اگراییانه به جامعه را می داشتند، بعید نبود که این جوامع نیز دچار بحران مقطعی می شدند.

دان و گرین نیز بر این مشارکت منفعلانه توده ها - البته در جوامع گرانشی - مهر تأیید می زنند. به نظر آنان، طرحهای انقلابی معمولاً با تدابیر نخبگان متعهد و بدون تأثیرپذیری چندان از توده ها تدوین می شود. به همت و توان رهبران، توده ها در مراحل بعدی به استخدام امیال و اهداف رهبران انقلابی درمی آیند.<sup>(۳۵)</sup> البته لازول میزان موفقیت اهداف رهبران را صرفاً تابعی از پیام نمی داند. به نظر او، علاوه بر میزان توان فرستنده در القاء پیام خود، عواملی چون ماهیت پیام، وسیله ارتباط، گیرنده و تأثیر آن نیز نقش مؤثری در شکل گیری تحولات دارند.<sup>(۳۶)</sup> فقدان القاء پذیری جامعه و یا ناتوانی دستگاههای ارتباط در ایجاد القاء در پیروان بر قدرت مرکز ثقل در تهییج و یا آرام کردن پیروان گرانشی و مراد جو می تواند نقش تعدیل کننده داشته باشد.

مقایسه جوامع فوق با کشور عراق می تواند در فهم موضوع یاری دهد. تمایل به استقلال و گرایش پراکنشی در این جامعه از همان اوان فروپاشی امپراتوری عثمانی مشهود بود. میل به استقلال جویی و تمایلات گریز از مرکز موقعیتی را فراهم آورد که صرفاً رهبران انقلابی طرفدار تغییر وضع موجود می توانند بر این جامعه حکومت کنند. به تأیید تحولات سال ۱۹۹۱، عراق هنوز در دوران پراکنشی سیر می کند.

اشاره به وضعیت عراق نشان می دهد، که نقش مستقلانه رهبران به ترتیب در ایجاد و یا کنترل بحران تا چه حد در جوامع پراکنشی محدود است. تمایل پراکنشی در عراق رهبرانی انقلابی را می طلبد. برعکس، در آسیای مرکزی و قفقاز بحران زایی و بحران زدایی جامعه به توان تهییجی رهبران فرهوشی در القای تمایلات خود بستگی دارد. نبود زیرساخت ارتباطی گسترده، و غلبه رهبران طرفدار وضع موجود، همراه با ساخت اداری به ارث رسیده از شوروی سابق به آرامش اوضاع یاری خواهد داد. نگرانی نسبت به تغییر بحران ساز چندان موجه نیست. چنانچه شرایط محیطی به تغییر اوضاع کمک کند، می توان انتظار بحرانهایی کوتاه مدت را در قالب

تمایلات گرانثی دانست. سالها طول می‌کشد تا تمایلات پراکنشی در این جوامع ایجاد شود. چنانکه در قالب چارچوب مفهومی گفته شد، شواهد تجربی نشان می‌دهد، بسیاری از جوامع هیچ‌گاه وارد این مرحله نمی‌شوند. چه بسا آسیای مرکزی و قفقاز نیز مصداق این جوامع باشد. سیر تحولات تاریخی جوامع نشان می‌دهد که تا چه حد یک جامعه نسبت به پذیرش تمایلات پراکنشی و فراکنشی آمادگی دارد. به لحاظ سابقه تاریخی، به نظر می‌رسد که در آسیای مرکزی و قفقاز بیش از هر کشور دیگری صرفاً ازبکستان، تاجیکستان، قزاقستان و ارمنستان آمادگی پرورش این تمایلات را در بلندمدت داشته باشند. در صورتی که بتوان چنین ادعایی کرد، صرفاً این جوامع بیش از جوامع دیگر می‌توانند در آینده دور، مهد شکوفایی دموکراسی سیاسی و یا دموکراسی مدنی در قالب سوسیال دموکراسی باشند.

به نظر می‌رسد چنانچه رهبران داخلی و کشورهای خارجی مایل باشند به ایجاد گرایش نافرجام برای پوشاندن ساختار دموکراتیک بر این جوامع دست زنند، به احتمال زیاد این اقدام زودرس فضایی را فراهم خواهد آورد که به قول دورکیم به بی‌هنجاری و در نتیجه بحران خواهد انجامید. نکته اصلی این است که تا زمانی که جبریت‌های فیزیولوژیک (در قالب قومی - زبانی...) راهنمای تعاملات انسانی در یک جامعه است، و در آن جامعه تقاضاهای عرفی و رفاهی به‌طور خودجوش ظهور نکرده‌اند، ساختار مناسب نیز باید اقتدارگرا و غیردموکراتیک باشد. زمانی که تقاضاهای عرفی و رفاهی می‌شوند و مشخص می‌شود که جامعه توان درک عملی به‌وجود آمدن هویت‌های جمعی متکثر و جدید اقتصادی - سیاسی را در کنار هویت‌های پیشین کسب کرده است، در این مرحله، اندیشه سیاسی در بهتر اداره کردن جامعه مطرح می‌شود. آغاز راه با گرایش‌های پراکنشی و تقابل تعارض بین ایدئولوژی‌های رقیب آغاز می‌شود که با اراده جمعی و ارتقای شعور سیاسی در تدوین، تنقیح و نهادینه شدن اندیشه مشترک سیاسی ضرورت پیدا می‌کند. پیشرفت همزمان در نهادینه‌سازی اندیشه و ساختارهای اجتماعی به تسریع و پیدایش جامعه مدنی و گرایش‌های فراکنشی یاری می‌رساند. کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، چنانچه آمادگی چنین تحولی را داشته باشند، راهی دراز برای رسیدن به این منزلت را قبلاً باید پیمایند.

### نتیجه‌گیری

مقاله حاضر در صدد یافتن پاسخ برای این سؤال اصلی بود که تا چه حد احتمال دارد دو منطقه آسیای مرکزی و قفقاز دستخوش بحران شود. به‌رغم وجود تعارضات ساختاری، از تقابل نظریه و تاریخ، این نتیجه به‌دست آمد که این دو منطقه می‌تواند طی شرایطی وضعیت نه‌چندان

بحرانی فعلی را در آینده نزدیک نیز حفظ کنند. با ارائه سه مفهوم گرانشی، پراکنشی و فراکنشی، استدلال شد که از لحاظ توصیفی جامعه آسیای مرکزی و قفقاز در مرحله گرانشی قرار دارند. از لحاظ وصفی، گرانشی بودن جامعه حاکی از وضعیتی است که تمایلات منفعلانه به مقتضای یک مرکز ثقل شکل می‌گیرد. از لحاظ نظری نیز مفاهیم فوق مکانیسم جزئی فقدان و یا تحول را نشان می‌داد. مثلاً توضیح داده شد که در این مرحله، نقش رهبران محافظه کار و یا انقلابی توانمند می‌تواند - همراه با امکانات ارتباطی - جوامع را در دو سیر کاملاً متعارض ثبات و یا بی‌ثباتی پیش ببرد. با بهره‌گیری از بار نظری سه مفهوم، در این مقاله استدلال شده بود، در جوامع گرانشی چون محافظه‌کاری و تمایل به حفظ وضع موجود اصولاً نهادینه شده است، کمتر موقعیتی به دست می‌آید که رهبران با تمایلات پراکنشی در آن ظهور کنند. در صورت ظهور اتفاقی چنین رهبرانی، امکان بسیج جامعه در راستای تمایلات پراکنشی مستلزم وجود رهبران فره‌وشی انقلابی و ساختارهای ارتباطی مناسب است. در این صورت قدرت القاء رهبران تهییج کننده، به هر حال نباید ناچیز گرفته شود. برعکس آسیای مرکزی و قفقاز، در جوامع پراکنشی، تمایل گریز از مرکز نهادینه شده است. صرفاً رهبرانی می‌توانند عنان اختیار را به عهده بگیرند که آگاهانه و یا منفعلانه خود نیز تمایلات پراکنشی داشته باشند. موفقیت رهبران بلشویکی در روسیه، و انقلابی در چین حاکی از نهادینه شدن گرایشهای پراکنشی در این دو جامعه بود. اوایل و اواسط این قرن، با طرد رهبران پیشین گرانشی، ناتوانی رهبران منشویک در روسیه و دنگ‌شیائوپینگ در چین برای ایجاد تمایلات فراکنشی نشان می‌داد که تأسیس جامعه نسبتاً مدنی با ساختار این جوامع ناسازگار بود. کمابیش در دو جامعه روسیه و چین، طلیعه این تمایلات فراکنشی کورسو می‌زند. نهادینه شدن جامعه مدنی به موقعیت این گرایشها کمک خواهد کرد.

ذکر اوضاع سیاسی - اجتماعی - اقتصادی آسیای مرکزی و قفقاز در گفتار دوم موقعیت این جوامع، و کارکردهای احتمالی ناشی از آن را از لحاظ توصیفی ارائه کرد. در گفتار سوم، با استفاده از نظریه‌های متعارض و بهره‌گیری از شواهد تاریخی گفتار دوم، زمینه ارزیابی برای توصیف و تبیین تحولات آسیای مرکزی و قفقاز فراهم آمد. به نظر می‌آید، با عنایت به فضای بحران‌زدای فراکنشی در عرصه بین‌الملل، ساختار گرانشی و انفعالی دو منطقه آسیای مرکزی و قفقاز حداقل در کوتاه‌مدت میل به بحران‌زدایی داشته باشد، تا بحران‌زدایی. با این تعبیر، می‌توان پیش‌بینی نمود که در آینده نزدیک، کشورهای منطقه‌ای که مایل باشند به فرآیند توسعه اقتصادی - اجتماعی این جوامع کمک کنند، بتوانند از وضعیت موجود در انتقال موفقیت‌آمیز گرایشها از خیزشهای قومی - زبانی - به تعاملات اقتصادی - رفاهی نقش ایفاء کنند. در صورت

تحقق چنین آرزویی، می‌توان امیدوار بود که این کشورها نیز بتوانند پاداش همکاری خود را با ارتقای منزلت و سهم خود در تقسیم کار جهانی بگیرند.

از لحاظ نظری، یافته این مقاله آن است که بحرانی شدن تعارضات موجود تابعی از دو شرط ذهنی و عینی است: جامعه گرانثی با تحریک رهبران به بحران می‌انجامد، و در جوامع پراکنشی رهبران ضد تغییر وضع موجود می‌توانند نقش مقطعی و گذرا داشته باشند. جامعه گرانثی ثباتی رکودوار را ایجاد می‌کنند، و جوامع پراکنشی بی‌ثباتی پایدار را. ثبات پایدار در نتیجه دستیابی به مرحله فراکنشی برای جامعه ممکن است.

## یادداشتها

۱. برای آشنایی بیشتر با فهرست مشهور تعارضات منطقه مراجعه شود به: مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال چهارم، دوره دوم، شماره ۱۲ (زمستان ۱۳۷۴) صص ۲۹۸-۳۰۹.
۲. برای مشاهده نمونه‌هایی از این نگرانی مراجعه شود به:
3. The Republic, Translated by Conford (London, Oxford and New York: Oxford University Press, 1945).
۴. اریک فروم گریز از آزادی، ترجمه فولادوند (تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ سوم)، ۱۳۵۳.
- Svetlana Chervonnaya, *Conflict in the Caucasus*, (Frome and London; Butler Tanner, Ltd., 1994)
- Stephen Jones, «Georgia: A Failed Democratic Transition» in *Nations and Politic in the Soviet Successor States*, (New York: Cambridge University Press, 1993).
5. Martha Brill Olcott, «Central Asia Catapult to Independence», *Foreign Affairs*, Vol 71:3 (Summer 1992), pp.108-130.
۶. فروم، همان مأخذ.
۷. فروم همان مأخذ، صص ۱۴۳-۲۰۷.
8. Karen Dawisha and Bruce Parrott, *Russia and the New States of Eurasia* (New York: Cambridge University Press, 1994), pp.336-339.
9. *Ibid.*
۱۰. سهراب شهابی «مروری بر وضعیت اقتصادی جمهوری‌های آسیای مرکزی»، مطالعات منطقه‌ای آسیای مرکزی و قفقاز، صص ۱۲۴.
- ۱۱الف. اقتصاد کشورهای مشترک‌المنافع در سال ۱۹۹۵، اقتصاد خراسان، شماره ۱۶۰، (۲۳ نیرماه ۱۳۷۵)، صص ۵.
- ۱۱ب. اقتصاد کشورهای مشترک‌المنافع در سه ماهه اول ۱۹۹۶، پیشین، شماره ۱۶۶ (۳ شهریور ۱۳۷۵) صص ۵.

12. *Opinion Research Memorandum*, (Office of Research, US Information Agency 11 August 1992 (Uzbekistan) and December 1992 (Khazakhstan).
13. *EIU: Country Profile 1994-5*, p.13.
۱۴. کیهان، شماره ۱۵۷۰۱، (۱۱ مرداد ۱۳۷۵)، ص ۱۵.
15. Werner Gumpel «Economic and Political Development in the Central Asia Turkish Republic», *Eurasian Studies*, I:2, (Summer 1994), pp.5-43.
16. Gumpel, *op.cit.*, p.40.
17. Firuz Kazemzadeh, «United States Policy Toward Central Asia», *Vital Speeches*, (September 19, 1992), p.679.
18. EIU: Country Report 3 rd quarter 1993, 4th quarter 1995 and 1994-95.
19. Dawish and Parrott, *Op.cit.*, p.147.
20. James Critchlow, «The Ethnic Factor in Central Asia Foreign Policy», *Russia Littoral Project Working Paper*, 17, CUMPC/SAIS, (June 1993), p.2.
21. *Ibid.*, p.149.
22. *Moscow Central Television: First Program and Orbital Network*, 24 June 1992, In FBIS-SOV 924 July (1992) p.24.
23. James Critchlow, «Will Soviet Central Asia Become a Greater Uzbekistan? Report on The USSR, II: 37, (14 September 1990), pp.17-16.
24. Patricia M.Carley, «Turkey and Central Asia: Reality Comes Calling» *Regional Power Rivalries in the New Eurasia*, eds.l: Alvin Z.Rubinstein and Oles M.Smolansky (London and New York: M.F.Sharpe, 1915) p.176.
25. Karen Dawish and Parrott *Op.cit.*, pp.84-5.
۲۶. در سال ۱۸۲۳ مونروته رئیس جمهور آمریکا طی پیامی به مجلس آمریکا، آمریکای لاتین را به عنوان حیات خلوت آن کشور معرفی کرد.
۲۷. برای مطالعه بیشتر به مقالات زیر مراجعه شود:
- a- «The Asian Interior: The Geopoletical Pull», b- «Russia and Transcaucasia» and c- «Russia and Tajikestan», respectively by Alvin S. Rubinstein, Oles M. «Smolansky and Sergei Gretsky» in *Regional Power Rivalries*, pp.201-207.
28. Svetlana Chervonnaya, *Conflict in Caucasus*, pp.82-87.

29. Crane Brinton, *The Anatomy of Revolution*, revised ed., (New York: Vantage Books, 1965, p.251.
30. Chalmers Johnson, *Revolution and the Social System*, (Stanford, Ca: The Hoover Institute, 1964), pp.26-57.
31. *Ibid.*, pp.27-28.
32. Emile Durkheim, *Suicide, A Study in Sociology*, Translated by John A. Spaulding and George Simpson. (New York: Free press, 1951)
33. Leon Trotsky, *History of the Russian Revolution*, 2 Vol. (London: Gollancs, 1937), PXVII.
۳۴. سیدحسین سیف‌زاده، «بحران هویت ملی در آسیای مرکزی و قفقاز» فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال دوم، شماره ۴، (بهار ۱۳۷۳) صص ۹۱-۷۱.
35. John Dunn, *Modern Revolutions: An Introduction to the Analysis of a Political Phenomenon* 2nd ed. (Cambridge: Cambridge University Press, 1989), pp.16-17. and Thomas H.Green, *Comparative Revolutionary Movements: The Search for Theory and Justice*, (Englewood Cliffs, N.J.: Prentice-Hall, 1984), p.90.
36. Harold Lasswell, *The Structure and Function of Communication in Society*, (New York: University of Illinois Press 1972, p.117.
۳۷. برای مقایسه مراجعه شود به میزگرد «خشونت در جامعه مدنی جایی ندارد» با حضور دکتر فریده فرهی، دکتر هادی سمتی، و دکتر سددامامی، ایران، سال دوم، شماره ۲۳۳، چهارشنبه ۱۰ مرداد ماه ۱۳۷۵، ص ۶.